

گفت‌وگوی صریح با علیرضا جوانمرد درباره نوشتن و نویسنده شدن

# مظلوم الفبا!



حسام آف‌نوس

دبیر قفسه

نوشتن، نویسنده شدن، کتاب داشتن و... اینها تب‌هایی است که این روزها شدیداً بالا گرفته و هرکسی را به صرافت می‌اندازد که دست به کار شود و چیزی برای خود دست و پا کند. کتاب‌های نویسنده‌گی و آموزش رموز نویسنده شدن و... یکی از پرتعدادترین گزینه‌ها در این فضا است که هرکسی می‌خواهد خود را محک بزند سراغ آنها می‌رود، ولی این بازار آن قدر آشفته است که بعید است مخاطب بتواند راه خود را پیدا کند. کارگاه‌های نویسنده‌گی و آموزش داستان‌نویسی و مهارت‌های آن هم یکی دیگر از گزینه‌های فراوان در این وادی است که می‌تواند آبی باشد بر عطش سیری‌ناپذیر نویسنده شدن، این در حالی است که کتاب در وضعیت بن‌بست قرار دارد و نویسنده‌های مهم کشور آثارشان در چاپ اول گیر کرده و وبلاگ‌نویس‌ها آثارشان پرفروش می‌شود! ناشران هم در این وضعیت ترجیح می‌دهند به جای کار فاخر کار پرفروش منتشر کنند که نتیجه آن از بین رفتن سلیقه مخاطب است.

با این نگاه سراغ علیرضا جوانمرد رفتیم تا با او درباره نوشتن و نویسنده شدن گفت‌وگو کنیم و نظرش را به عنوان یک نویسنده گزیده‌کار جویا شویم. او در این گفت‌وگو از موضع انتقادی درباره داستان و نوشتن وارد بحث شده و تلنگرهای اساسی و جدی به ذهن مخاطبش زده است. گفت‌وگویی که می‌تواند برای بسیاری از علاقه‌مندان به داستان‌نویس شدن و کتاب منتشر کردن، افق‌های تازه‌ای باز و مسیر را برایشان روشن کند.

از جوانمرد دو کتاب «پیشانی نوشت‌ها» و «بلندشو قهرمان» منتشر شده که اولی یک مجموعه داستان است که در شماره‌های پیشین درباره آن حرف زده‌ایم و دومی هم زمانی است که به تازگی از او روانه بازار کتاب شده است. او که نحوه انتشار آثارش نشان می‌دهد دقت بسیاری برای این کار قائل است. در این گفت‌وگو هم به ریزه‌کاری‌های نوشتن و منتشر کردن اشاراتی کرده و نقدهایی به نحوه انتشار برخی آثار وارد کرده است.

**آیا نوشتن تنها راهی است که انسان‌ها می‌توانند حرف بزنند؟ چون این روزها با وجود راه‌های بسیاری که برای دیده شدن وجود دارد، ولی ولع بسیاری برای نوشتن و انتشار اثر دیده می‌شود، می‌خواهم بدانم این ریشه‌اش در چیست؟**

خب! اول ببینیم دیده شدن چقدر ارزش دارد. به نظرم دیده شدن حالا تدریجاً به یک ارزش مطلق تبدیل شده است. این نوع نگاه به دیده شدن قابل مطالعه است.

تیراژ، تعداد دنبال‌کننده در فضای مجازی،

تعداد لایک و بازنشر هم این ارزش را

کمی‌سازی کرده. اصلاً نباید از کسی

سؤال کرد که چرا می‌خواهی دیده

شوی؟ دیده شدن شده یک ارزش

محض. فضای مجازی هم ابهت و

قدسیت معرض و منظرها را درهم

شکسته. قبلاً چاپ اثر، ارائه دادن اثر

در گالری، روی سن و پرده رفتن سخت

بود؛ امروز فقط یک تلفن

دستی دوربین‌دار

می‌خواهد و کمی هم اینترنت. حالا در این وضعیت که ابزارها مدام ساده و ساده‌تر می‌شوند، نوشتن به نظر ساده‌ترین کار است. کافی است الفبا را به‌طور اجمالی بلد باشیم. حتی نیازی نیست املا و لوازم زبان را هم درست بشناسیم. اگر هم یک مخاطبی پیدا بشود و بپرسد اسم گونه نوشتاری شما چیست؟ اگر داستان نباشد حتماً دیگر شعر سفید هست. این هم نباشد دست آخر یک اختراع داریم به

نام «دل نوشته». چون نقاشی و موسیقی و مجسمه‌سازی و سینما و تئاتر، کمی ابزار گران‌قیمت می‌خواهد و امکان این که دست تهی خالق اثر پیش مخاطب زود رو شود خیلی زیاد است. من چهار تا خط بکشم همه می‌فهمند در نقاشی چه خام‌دستم یا در خوانندگی چه فاجعه‌ای از گلولی من در می‌آید؛ اما در نوشتن این آشکارگی نیست. ضمناً همه دیگر مسلط به تئوری‌های خلق هنری شده‌اند و کی جرأت دارد بگوید این نوشته‌ها، اباطیل است. می‌فرمایند در دنیای تو هنر نیست و در دنیای من هنر است و از این دست خزعبلات. پس برای

تحصیل ارزش بدیهی

«دیده شدن»، چه

ابزاری مظلوم‌تر از

«الفبا» و یک قلم

و چند کاغذ؟ با

موسیقی متن



**قبلاً چاپ اثر، ارائه دادن اثر در گالری، روی سن و پرده رفتن سخت بود؛ امروز فقط یک**

**تلفن دستی دوربین‌دار**

**می‌خواهد و کمی هم**

**اینترنت. حالا در این**

**وضعیت که ابزارها**

**مدام ساده و ساده‌تر**

**می‌شوند، نوشتن**

**به‌نظر ساده‌ترین کار**

**است. کافی است الفبا**

**را به‌طور اجمالی بلد**

**باشیم. حتی نیازی**

**نیست املا و لوازم زبان**

**را هم درست بشناسیم**



تئوری‌هایی که کج فهمیده شده‌اند و ولنگاری را در ادبیات بیشتر منتشر می‌کنند. حالا یک نسخه افتضاح هم می‌شود داشت. نسخه افتضاح، یعنی کتابخوانی به سبک کتاب‌های زرد. نویسنده شادان از کتابی مبتذل با فروش بالا. اول اکتبر، روز نویسنده را به هم تبریک می‌گویند و هر کتابخوانی خود را از دسته فرهیخته کتابخوانان می‌داند و نویسنده هم بر شاخ غول تولید حس و محتوا؛ ضعف الطالب و المطلوب.

**برای داستان‌نویس شدن از کجا باید شروع کرد؟**

از کجا؟ من واقعاً جای خاصی را نمی‌شناسم که دست بگذارم بگویم از آنجا. معمولاً آدم‌ها در کودکی و کم‌کم در نوجوانی، بدون آن که بدانند تفاوت قصه با داستان چیست، با مفهوم داستان آشنا می‌شوند. حالا اکثر ما، باز به جهت سهولت ابزاری، گاهی یک چیزکی هم می‌نویسیم. آن وقت اگر بر سبیل اتفاق یک معلم خوب پیدا شود، نه الزاماً در مدرسه، یک فردی که راه و چاه را بشناسد، می‌تواند یک الگ دست بگیرد و چند تا خوب را تشویق کند به این کار. بعدها در گذر زندگی و زمان، شاید چیزی دریابید. به نظر من به لحاظ سنی حتی دبستان هم برای شکار خوب است. پنجاه سالگی هم دیر نیست.

**نوشتن یک امر غریزی است یا با تمرین و آموزش می‌توان به آن دست پیدا کرد و اصطلاحاً نویسنده شد؟**

آیا با آموزش آدم بی‌استعداد نویسنده می‌شود؟ به نظر من بله. توضیح می‌دهم. نوشتن هم مثل هر مهارت دیگری تا حدود زیادی آموزشی است. اگر روزی گذرتان به کلاس‌های آموزشی داستان بیفتد خواهید دید بعد از دو ترم، تعداد زیادی ماشین داستان‌نویسی تولید می‌شود. مثل هم می‌نویسند و مثل هم می‌خوانند اکثراً. عمده اینها نویسنده‌های متوسطی می‌شوند که کاش چیزی چاپ نکنند. ولی اکثراً می‌کنند. قبلاً هرکس که به یک کتاب آسمانی اعتقاد داشت می‌شد لا کتاب. حالا هرکس کتاب چاپ شده نداشته باشد می‌شود لا کتاب. حتماً از قبر و قیامت می‌ترسند که این همه هول چاپ کتاب فراگیر شده. وگرنه این التهاب اخذ احترام برای داشتن کتاب چاپی توجیهی ندارد. بنده شخصاً حاضرم با یک مرکز تکثیر که وافر در تهران و به‌خصوص خیابان جمالزاده هستند قرارداد ببندم؛ دفتر مشق این عزیزان را به تعداد ۱۰۰ تا ۲۰۰ نسخه با نازل‌ترین قیمت تکثیر و صحافی کنم و به روزنامه‌های کثیرالانتشار آگهی کنم که یک فرزند دیگر جمالزاده یا به عرصه صاحبان اثر گذاشت. آیا کسی